فهرست

[پیشگفتار 2](#_Toc209883022)

[نسبت استقرار در بیت و عدم اختلاط 2](#_Toc209883023)

[تحلیل اول 2](#_Toc209883024)

[خلاصه تحلیل اول 3](#_Toc209883025)

[تحلیل دوم 3](#_Toc209883026)

[احتمال پنجم 4](#_Toc209883027)

[خلاصه 4](#_Toc209883028)

[بحث پنجم: فراز لَا تَبَرَّجْنَ 5](#_Toc209883029)

[مقام دوم: ترکیب جمله 5](#_Toc209883030)

[وجه اول 5](#_Toc209883031)

[وجه دوم 6](#_Toc209883032)

[احتمال اول: 6](#_Toc209883033)

[احتمال دوم 6](#_Toc209883034)

[احتمال سوم 6](#_Toc209883035)

[یک قاعده کلی 7](#_Toc209883036)

[احتمال دوم 7](#_Toc209883037)

[یک اصل کلی 8](#_Toc209883038)

[احتمال دوم 8](#_Toc209883039)

[احتمال سوم 9](#_Toc209883040)

**موضوع: مبحث نگاه /اخـتـلاط**

# پیشگفتار

بحث در دلیل دوم بود که آیاتی از سوره احزاب مطرح شد که این‌جور در آیات آمده بود که **﴿وَ قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّةِ الْأُولَیٰ﴾**، ابتدا در بحث چهارم، قسمت **﴿قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ﴾** مطرح شد و در بحث پنجم به وَ لَا تَبَرَّجْنَ رسیدیم.

# استدراک به ﴿قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ﴾

قبل از اینکه ادامه مباحث **﴿لَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّةِ الْأُولَیٰ﴾** پی بگیریم یک استدراکی نسبت به فراز قبلی **﴿وَ قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ﴾** داشته باشیم

ملاحظه کردید که در **﴿قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ﴾** چند احتمال بود و ترجیح دادیم حمل بر احتمال اینکه همان سکونت در خانه، استقرار در بیت را افاده می‌کند. اگر کسی آن را نپذیرد، در مرحله بعد همان کنایه از عدم اختلاط می‌شد.

ولی ترجیح ما بر اساس قواعد و ضوابط این بود که از میان این احتمالات مقصود همان احتمال اخیر و حمل بر معنا و مفهوم استقرار فی بیت است.

منتهی با توجه به قرائن و شواهد و نکاتی که مطرح شد، این صیغه امر را اینجا حمل بر استحباب کردیم

این حاصل مباحث در **﴿قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ﴾** بود.

# نسبت استقرار در بیت و عدم اختلاط

در این آیه در پایان آن مباحث این سؤال مطرح می‌شود که نسبت بین استقرار فی بیت و عدم اختلاط چیست؟

آیه بنا آنچه ترجیح داده شد، می‌فرماید مستحب است، راجح است استقرار فی البیت، اینجا سؤال مطرح می‌شود این استقرار فی البیت و عدم اختلاط چه نسبتی دارد و آیه با آن چه تناسب و چه ارتباطی دارد؟

## تحلیل اول

در ابتدا روشن است که میان استقرار فی البیت و عدم اختلاط، تلازم نیست، برای آنکه استقرار فی البیت و عدم اختلاط بین آن‌ها من وجه است، برای اینکه ممکن است کسی استقرار فی البیت داشته باشد و عدم اختلاط، این قدر مشترک و قدر جامع است. ولی اینها از هم جدا هم می‌شوند، یعنی ممکن است کسی استقرار فی البیت نداشته باشد و عدم اختلاط صدق بکند. بیرون از خانه آمده و حریم و حرمت‌ها را نگاه می‌دارد و اختلاطی با نامحرم ندارد. با خودرو مشخصی رفت و آمد کرده است بدون اینکه اختلاط و امتزاجی باشد یا در جایی که حضور دارد صدق اختلاط عرفی نمی‌کند. عدم اختلاط هست ولی استقرار فی البیت نیست.

همان‌طور که در نقطه مقابل هم ماده افتراق وجود دارد؛ ممکن است کسی در خانه بماند، ولی با نامحرم‌ها از اقوام و غیر اقوام اختلاط پیدا بکند.

پس با آیه با ترجیحی که ما دادیم می‌گوید استقرار فی البیت مستحب است، اما میان استقرار و عدم اختلاط، عموم و خصوص من وجه است، ماده اجتماع، آن جایی است که در بیت است و اختلاطی ندارد ولی مواد افتراق هم فرض می‌شود؛ از یک سو در جایی بیرون می‌آید و اختلاطی نیست ولی استقرار هم ندارد و از سوی دیگر در جایی استقرار فی البیت است اما با نامحرم‌ها، به ویژه در ارتباط با اقوام و خویشان اختلاط دارد. پس بین آن‌ها من وجه است.

با این تحلیل گفته می‌شود که این دو مقوله از هم جدا است؛ استقرار فی البیت مستحب است، این یک حکم است و دیگر اینکه اختلاط مکروه است یا هر حکمی دارد وعدم اختلاط مستحسن است و دو حکم است و تلازمی باهم ندارد

آنجایی که استقرار فی البیت و عدم اختلاط باشد مجمع دو دلیل می‌شود و در مواد افتراق هم یکی از این دو دلالت دارد.

## خلاصه تحلیل اول

این است که بین اینها من وجه است و بنابراین اگر استقرار فی البیت مدلول آیه شمرده شد، این آیه دیگر ربطی با عدم اختلاط ندارد.

## تحلیل دوم

ممکن است در مقابل این تحلیل، نظر دومی مطرح شود و آن اینکه تحفظ بر معنای اخیر می‌کنیم و می‌گوییم آیه استقرار فی البیت را می‌گوید و مستحب می‌کند ولی مدلول التزامی برای آن عرفاً قائل می‌شویم، می‌گوییم این استقرار فی البیتی که در آیه مستحب شمرده شده است، عرفا وقتی که به آن مناسبات حکم و موضوع بیندیشد و وجوه ارتکازی موجود در این خطاب را کسی توجه کند، می‌گوید این استقرار فی البیت هم که مورد تأکید قرار گرفته است، به خاطر این است که آن اختلاط و در معرض اختلاط بودن اشکالی دارد که به عنوان احتیاط این قرنَ استحباب پیدا کرده است

نمی‌گوییم قرن کنایه از عدم اختلاط است که احتمال سوم بود؛ بلکه با مناسبات حکم و موضوع و ارتکازات موجود این قرنَ وجهی دارد، وجه آن حریم نگه‌داشتن است و اینکه درهم‌آمیخته نشود.

نمی‌خواهیم قرنَ را از موضوعیت ساقط کنیم، می‌گوییم مستحب است در خانه باشد و این موضوعیت دارد و حکم مستقل است ولی روح این چیز دیگری را افاده می‌کند و آن این است که اختلاط چیز درستی نیست.

خود جعل این حکم مسبوق به یک حکم دیگری است، یعنی مفروض این است که آن اختلاط و درآمیختگی امر غیر مستحسنی است ولو به شکل کراهت، یک مذمومیتی در آن بود است که نتیجه آن **﴿قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ﴾** شده است.

این یک تحلیل دیگری می‌شود. بنابراین **﴿قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ﴾** ولو حمل بر معنای اخیر که استقرار فی البیت است می‌کنیم ولو میان آن و عدم اختلاط ابتدائاً من وجه است

اما با یک نگاه عمیق‌تری، گفته می‌شود **﴿قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ﴾** وجهی ندارد که بگوییم این از اینجا بیرون نرود، استقرار داشته باشد، جز همان حریم زن و مرد و اختلاط و ارتباط که می‌تواند در معرض فساد قرار دهد.

این در معرض اختلاط بودن امری است که اشکالی دارد که شارع قرنَ را به عنوان یک حکم احتیاطی و حریم قرار دادن وضع و جعل کرده است.

اگر ما باشیم و ابتدا و هیچ نگاه به آن فلسفه و واقع و باطن این نداشته باشیم واقعاً بین این دو خطاب من وجه است؛ یکی می‌گوید **﴿قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ﴾** یکی هم می‌گوید لا تختلطنَ، لا تمتزجنَ.

این دو خطاب است. ولی وقتی که آن ارتکازات و مذاقات شرع را موجب توجه قرار دهیم آن است که قبلاً می‌گفتیم، آن وقت این قرن یک مدلول التزامی پیدا می‌کند که آن اختلاط مستحسن نیست، این که باشد آن وقت ماده اجتماع به آن شکل، نظامش به هم می‌ریزد، البته نسبت مفاهیم، من وجه است، بحثی در آن نیست، اما چون از درون این حکم **﴿قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ﴾** یک چیزی هم استفاده می‌شود، گفته می‌شود در واقع آیه دو حکم را می‌گوید؛ هم می‌گوید استقرار مستحب است و هم اینکه اختلاط مذموم است. اختلاط مستحسن نیست.

# احتمال پنجم

این تحلیل به یک شکلی احتمال پنجم می‌شود. در واقع جمع بین احتمال سه و چهار می‌شود یعنی گویا آن مدلول کنایی را می‌رساند، ولی به شکل مدلول التزامی، هم مدلول استقرار فی البیت را به عنوان مدلول مطابقی.

اگر این تحلیل دوم را بپذیریم باید این‌جور گفته شود؛ افزون بر چهار احتمال قبل، احتمال پنجمی اینجا وجود دارد که به شکلی جمع بین مدالیل سه و چهار است.

یعنی آیه بالمطابقه می‌گوید استحباب اقتضایی وجود دارد که استقرار فی البیت باشد و اختلاط هم مستحسن نیست، بالالتزام.

این استدراکی بر **﴿قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ﴾** بود.

## خلاصه

بنابراین درست این است که گفته شود در آیه پنج احتمال است و احتمال پنجم این است که بالمطابقه آن و بالالتزام آن حکم دیگر را افاده می‌کند.

نظر مختار، این احتمال اخیر است.

فلسفه اصلی حفظ حریم‌ها، میان زن و مرد سایه می‌افکند و موجب می‌شود که از **﴿قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ﴾** حکم دیگری را بالفحوی یا بالملازمه استفاده بکنیم.

اگر آن نبود این فرمایش درست است که این دو، من وجه است و اینها دو حکم است، این ربطی به آن ندارد، ولی با تحلیل دومی که گفتیم ربط پیدا می‌کند و آیه مفید دو حکم می‌شود، طبق تحلیلی که گفته شد و احتمال پنجم می‌شود.

البته این فحوا و ملازمه الزام را افاده نمی‌کند، فقط می‌گوید اختلاط خوب نیست. بیشتر را نمی‌شود استفاده کرد، چون آن حکم پایه‌ای که مطابقی است و از آن به سمت حکم التزامی پرش می‌کنیم، حکم الزامی است، ترجیحی است، مدلول التزام یا بالفحوی هم ترجیحی می‌شود.

این یک استدراک لازمی بود که در بحث **﴿قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ﴾** مطرح شد.

# بحث پنجم: فراز لَا تَبَرَّجْنَ

در اینجا مطابق روش تفسیری درست، ابتدا مفردات را معنا کردیم و تحلیل انجام شد، این مقام اول بود که به مفردات پرداختیم که ماده برج و تبرج بود و بعد جاهلیت و بعد هم اولی.

در بحث ماده تبرج دو سه معنا را گفتیم، منتهی یک تکمله‌ای دارد، چون در ترکیب بعدی، ترکیز بر این مسئله هست، همان جا تکمیل می‌کنیم و به بحث قبلی برنمی‌گردیم.

پس این سه ماده تبرج، جاهلیت، اولی، معنا شد.

# مقام دوم: ترکیب جمله

این **﴿لَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّةِ الْأُولَیٰ﴾** به چه اشاره می‌کند و مقصود و مراد اصلی این آیه شریفه چیست؟

وجوه و احتمالات

## وجه اول

در معنای **﴿لَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّةِ الْأُولَیٰ﴾** این است که این لَا تَبَرَّجْنَ کنایه از خروج از بیت باشد.

این احتمالات را که می‌گوییم می‌خواهیم بگوییم معنای مراد جدی و حقیقی لا تبرجنَ چیست؟ چون از نظر لفظی **﴿لَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّةِ الْأُولَیٰ﴾** یعنی یک ظاهرنمایی و خودنمایی که از آن نوع خودنمایی و خویش نمایی در جاهلیت بوده است انجام ندهید و پرهیز بکنید. این معنای ظاهری است

اما به چه می‌خواهد اشاره بکند؛ احتمالاتی وجود دارد؛

احتمال اول همان‌طور که گفتیم مفهوم قرن فی بیوتکنّ باشد، در واقع دو روی یک سکه را بیان می‌کند، یک رو این است کته استقرار در بیت داشته باشید و لا تبرجن ضد آن را بیان می‌کند، از خانه بیرون نیایید.

بنابر این احتمال آیه در واقع با فراز اول یک حکم ترجیحی مبنی بر استقرار بر بیت را بیان می‌کند که جنبه ایجابی مسئله است و لاتبرجن یک حکم در جنبه سلبی و نقطه مقابل آن افاده می‌کند که از خانه بیرون نیایید.

بر فرض اینکه تبرج بیرون آمدن، ملازم با تبرج است، یعنی گویا هر نوع بیرون آمدن، در آن نوعی تبرج وجود دارد. این کنایه بودن تبرج از خروج از منزل.

یا به عبارت دیگر مشیر بودن عنوان تبرج به خروج عن البیت، با این ملاحظه که اصولاً برون آمدن از خانه همراه با نوعی خودنمایی است.

این احتمال اول اگر باشد، حتماً لاتبرجن نمی‌تواند نهی تحریمی باشد به همان وجوهی که قبل گفتیم، برای اینکه تحریم خروج از منزل یا وجوب استقرار در بیت، با ارتکازات و ملازمات و سیره‌ها، تضاد دارد به هیچ نحو نمی‌شود از نظر شرعی به وجوب استقرار در بیت یا حرمت خروج از بیت داشت. آن قرائنی که مفصل وجه اصولی و شیوه بحث اصولی آن را عرض کردیم مانع می‌شود از انعقاد ظهور در صیغه نهی در حرمت.

این یک نکته که اگر لا تبرجن را کنایه گرفتیم یا عنوان مشیر به خروج از منزل شد، دیگر نمی‌تواند ظهور در حرمت داشته باشد، باید حمل بر تنزیه شود.

## وجه دوم

این است که در این نوع موارد که ایجاب آن امر دارد، سلب آن و ترک آن نهی دارد، یک بحث‌های جدی در اصول انجام شده است یا قوی‌تر باید انجام شود مبنی بر پاسخ به این سؤال که

### احتمال اول:

در این نوع مواردی که (در مستحبات و مکروهات زیاد است) مثلاً آن امر مستحب است، ضد آن را نهی می‌کند، آیا اینجا یک حکم است که آن طرف، نهی از ضد است که مدلول عقلی است، حکم شرعی نیست، بیان می‌کند. یعنی استحباب دارد **﴿قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ﴾** و استقرار؟ یک کراهت عقلی مقابل آن هست.

### احتمال دوم

این است که عقل حکم اصلی، کراهت از خروج از منزل است، لا تبرجن است و آن قرنَ اینجا به عنوان حکم ملازم، ارشاد عقلی بیان می‌کند.

### احتمال سوم

این است که در مواردی به خاطر اهمیت موضوع و وجود ملاک مستقل در دو طرف، دو حکم مستقل هست، مثلاً نماز شب خواندن آن مستحب است و دلیلی هم افاده می‌کند، ترک آن کراهت شرعی دارد.

### یک قاعده کلی

هر جایی که در یک مستحب و مکروهی دو خطاب بود، یکی امر به فعل آن می‌کند، می‌گوید نماز شب بخوانید و خطاب دیگری نهی از ترک آن می‌کند، چه در مستحبات و چه در واجبات، هر جا در خطابات با چنین تعدد خطاب در فعل و ترک مواجه شدید آنجا سه احتمال وجود دارد؛

احتمال اول؛ این است که آن خطابی که به فعل تعلق گرفته است و افاده استحباب یا وجوب می‌کند آن اصل است، آن خطابی که به ترک تعلق گرفته است ارشاد به آن ملازمه کلی است که عقل می‌فهمد، ارشاد به حکم شرعی است

### احتمال دوم

معکوس این است که بگوییم اصل همان نهی است و آن حکم مولوی است، افاده تنزیه یا تحریم می‌کند و آن نقطه مقابل که امر آمده است، آن ارشاد به همان ضد است، ثواب و عقاب و اثر جدیدی در این طرف نیست.

روی فرض اینکه این احتمال منجز و قطعی بشود؛ می‌گوییم این دو خطاب

۱- یا اولی اصل است و دومی فرع و ارشاد است

۲- یا دومی اصل است و اولی فرع و ارشاد است

احتمال سوم

و یا اینکه هر دو اصل است؛ یعنی در واقع دو خطاب مستقل شرعی وجود دارد

که به اندازه خود آثار دارد؛

۱- استحباب استقرار است،

۲- کراهت خروج است

در واقع در خروج یک مذمومیت عقلی بالملازمه است که آن ارشاد عقل است ولی اینجا یک چیز مولوی هم وجود دارد که خروج کراهت دارد.

از نظر اصولی می‌گوییم سه احتمال ثبوتاً متصور است.

در اثبات ممکن است قاعده کلی داشته باشیم، اگر باشد، خروج از آن، با قرائن، جا به جا فرق می‌کند و ممکن است گفته شود که قاعده کلی وجود ندارد.

ممکن است اینجا بگوییم با ارتکازات و مذاقات لا تبرجن اصل است، چون روح مسئله از آن منقصتی در اختلاط ناشی می‌شود ممکن است ترجیح این باشد که دومی و خطاب لاتبرجن بنابراین احتمال اصل است.

بنابراین کراهت اصل می‌شود و استحباب یک بیان ارشادی به آن سمت قصه است. ممکن است این‌جور گفته شود.

این احتمال اول است، این احتمال پس از تبیین و تقریر اطراف و اشاره به نکات آن، اگر سؤال شود که این احتمال درست است یا درست نیست، طبعاً پاسخ این است که روی قواعد اولیه این درست نیست، مگر اینکه نتوانیم لا تبرجن را با همان قواعد اولیه معنا کنیم و بپذیریم.

### یک اصل کلی

آن اصل کلی اصالة الموضوعیه در عناوین است، این یک قانون کلی و ظاهر کلی است، اصالة الموضوعیه فی العناوین وارده فی الخطابات که بارها راجع به آن در اینجا صحبت کرده‌ایم.

این قانون کلی می‌گوید عنوان که در خطاب آمد، باید خود آن را بما له من معنی العرفی، اصل گرفت و حکم را بر همان مترتب کرد.

اینکه این عنوان را مشیر به عنوان دیگر بگیریم، آن را کنایه از مطلب دیگری بگیریم؛ نیاز به قرینه ثانویه و خاصه دارد. باید در قبال آن بگوییم یک مسائلی، قرائن داخلی، خارجی، چیزهایی است که لفظ را از آن معنای لغوی و عرفی آن هست، بیرون می‌برد.

چنانچه چنین قرائنی نباشد، بنابراین آن را نمی‌شود پذیرفت.

اینجا هم روشن است که تبرج یک معنای عرفی و لغوی داشت، خودنمایی و اظهرت المرأة محاسنها بود، اظهار الزنیه و المحاسن، للغرض شهوانی. یا آنجا که در معرض یک امر شهوانی باشد. این بود و این معنا را از آن برداشتن و بگوییم کنایه از خروج از منزل است. این خلاف ظاهر و قواعد اولیه است.

مگر اینکه در ادامه در احتمالات دیگر بمانیم و منحصر شود قرائن داخلی و خارجی، موجب انحصار در این معنا می‌شود.

## احتمال دوم

این که تبرج در اینجا کنایه از اختلاط باشد که آن وقت با بحث ما مستقیم مرتبط می‌شود،

با همان بیانی که در امر قبل گفته شد، بگوید تبرج ولو اینکه اظهار المحاسن و زینه امام الاغیار است در لغت و معنای عرفی، اما به مناسبات دیگر و قرائنی این کنایه از اختلاط است.

لاتبرجنَ یعنی لا تخطئنّ. این اظهار المحاسن و زینت موضعیت ندارد کنایه از این است که نباید مختلط شد. امتزاج پیدا کرد.

این احتمال هم، قرینه‌ای که می‌شود برای آن ذکر کرد؛ شاهدی که می‌شود ذکر کرد، همان مذاقات و ارتکازات است.

پاسخ این است که آن‌ها ظهور تبرج را در موضوعیت و اصالة الموضوعیه دست برداریم مگر اینکه گیری باشد که حمل بر معنای خودش بکنیم و الا نمی‌شود آن را از معنای خود منسلخ کرد.

از این روست که احتمال اینکه کنایه از عدم اختلاط باشد نمی‌شود به عنوان ظاهر اولیه پذیرفت.

## احتمال سوم

که گاهی در کلماتی گفته شده است، این است که کنایه از حجاب باشد، **﴿لَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّةِ الْأُولَیٰ﴾** یعنی احتجبوا، شبیه آیات حجاب که می‌گوید زن باید ستر بکند، این خطاب می‌کند و از کشف منع می‌کند و بالملازمه حمل بر کشف می‌کند.

روی احتمال سوم اینجا لاتبرجن کنایه از حرمت کشف امام الاجانب و وجوب الستر می‌شود و مفهوم تبرج کنایه از کشف می‌شود که نهی از آن یعنی ستر.

در احتمال اول می‌گفتیم تبرج کنایه از خروج از بیت است

در احتمال دوم می‌گفتیم کنایه از اختلاط است

در احتمال سوم می‌گوییم کنایه از کشف است.

**﴿لَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّةِ الْأُولَیٰ﴾** یعنی شما مکشفه أمام اغیار ظهور و بروز نکنید؛ وجه مشیر بودن به کشف این است که روح تبرج این است که خود را به دیگری نشان بدهد و این در کشف است. لا تبرجن یعنی خود را تکشف نکنید بلکه ستر بکنید.

از این روست که گاه (یکی از تقریرهایی که به واسطه آن این آیه را از آیات حجاب به شمار می‌آورند این است، البته منحصر در این نیست)

در اینجا هم الکلام، الکلام اینکه تبرج را مفهوماً مشیر به تکشف بگیریم، این خلاف اصالة الموضوعیه است ولو اینکه مناسبات حکم و موضوع فی الجمله این را می‌گیرد و بحث اصلی آن است که زن مکشف نباشد ولی در عین حال اگر راهی برای آن احتمالی که موضوعیت در دلیل را حفظ بکنیم سوق به این معنا وجهی ندارد.

معنای چهارم این می‌شود که ظاهر را حفظ بکنیم.